مصراب

به انگیزه کنسرت‌های اخیر کیهان کلهر

کولی نغمه‌به‌دوش

حمید مرادیان

کنسرت کیهان کلهر با «ارماندت تریو» بهانه‌ای شد تا چند خطی درباره او و موسیقی‌اش بنویسم. حرف‌هایی که از کنسرت قبلی‌اش با «رادال آرزنجان» در دلم مانده بود و نگفته بودم؛ از تنبلی یا از این فکر شاید که او و موسیقی‌اش نیازی ندارند که به‌واسطه نوشته یا حرفی بازشناخته شوند.

اما باز حیفم آمد در سال‌هایی که ستاره‌های پرفروغ موسیقی با آن هاله‌های اسطوره‌ای پیرامونشان یک‌به‌یک خاموش شدند یا دست‌کم دیگر از آن هاله‌های مقدس کمتر نشانی باقی است، از محضری نگویم که همچنان خوش است و از هنری که به دور از زورزن‌های بی‌حاصل و مدرن‌نمایی‌های توخالی و خودمتفاوت‌انگاری‌های بازاری، همچنان موسیقی است. به اعتقاد من نوشتن نوعی از حرف‌زدن است منتها به شکل مکتوبش با پیرایه‌های بیشتر و بسامان‌تر.

اما حالی بود؟

سال ۵۳. دو کار دیگر «صدای شاعر» یدالله رویایی و نصرت رحمانی را انجام دادم. آن زمان آقای رشوروان، شهریاری و اسماعیل تهرانی با کانون کار می‌کردند. تا اینکه یک روز آقایی که کارکردان مستند انیمیشن را دل و سیرخ» بود، گفت خیلی مایل هستم که روی این کار موسیقی کار کنید. اولین‌بار یک تصویر به من داد به‌راساس آن موسیقی بسازم و من این کار را کردم. خیلی هم خوب روی فیلم نشسته بود. داستان در مورد زال و سیمرغ بود که سیمرغ، زال را بزرگ می‌کند و زال برای خودش بلی می‌شود.

کارگردان کیه کس بود؟

علی‌اکبر صادقی، بسیار مرد محترمی بود و واقعا لذت بردم. تمام مدتی که در استودیو بودم و کاری نداشتم، پاه‌های من در استودیو بود و برایم می‌گذاشتند. حال و احساسی که از صداقت هنرمند می‌آید و اینکه با خودش روراست است. می‌دانند در کجا زندگی می‌کند و با چه معنایی روبه‌رو است. انگار نمی‌کند درهم‌تنیدن مرزهای فرهنگی را در جهان معاصر و همزمان به ریشه‌های جنوبی تیزآگاه است. او همه با هم بودیم. مدتی گذشت. گلشون بچه‌های آلپ را در تلویزیون تماشا می‌کرد و خیلی دوست داشت. من هم با دهقون مسیقی که می‌کردم و صدای تلویزیون را نمی‌شنید. یک‌بار که خیلی دروغی‌اش از حالات چهره و زبان بدنش پیدا است. حالانی که در نظر من واقعی است: «شواف» و نمایش «نوروانه نیست که اگر جایی رسید که کانون از تلویزیون پخش می‌شود. حتی کار به جایی رسید که کانون از تلویزیون پخش نمی‌شود.

بعد از مقاله‌ای گفته بود: «یک نوازنده نمی‌تواند دیگران را برانگیزد مگر آنکه خود برانگیخته شود». او باید به‌صورت همه تاثیراتی را احساس کند که امیدوار است در مخاطبان خود برانگیزد.

کیهان کلهر را از این برانگیختگی را می‌داند و در هراجرا شنونده‌اش را حقابی یک‌بار با این حسرت روه‌رو می‌کند که «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست»! ذات ناآرام و پراحساس این هنرمند برجاذبه، امکان تجربه موسیقی نابی را فراهم آورده که از خاستگاه بی‌پیرایه‌اش در کردستان ایران تا برترین سال‌های کنسرت جهان را درنوردد و حامل پیامی بشاد و معنایی از هنری متروی و روبه‌فرامونی. از هنر موسیقی‌سازی که این روزها حداقل در محدوده جغرافیایی خودمان اغلب راحت چشم به روش بسته‌اند.

این‌گونه است که موسیقی کیهان کلهر را نمی‌توان نادیده انگاشت نسبت. کلهر از این دست تقلید نکرده است. او راه و معنا است. در ادامه

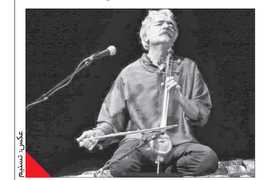

عکس: استدیو

آن هیجان و غزل‌واری و آن آتش بازی شگفت‌انگیز که همچنان تماشا دارد. فرم نیز در موسیقی او عنصر بسیار قابل‌تأملی است. یک محتوای ساده موسیقایی با ملودی‌های اغلب در دسترس و آشنا، در دهن و دست او آنچنان پرداخت می‌شود و شکل می‌گیرد که کمان می‌کنی شکل ایده‌آلش باید همین باشد! درک عمیق او از ملودی و شیوه گسترش آن در موسیقی شق. استفاده منحصربه‌فردش از گستره اصوات زیر و بم دینامیک‌های گاه لغزان و درهم‌فرورونده و گاه تاکهان و بلّه‌ای. تنوع ارکه‌کشی. پیتزیکاتوهای شیطان‌ای و شفاف و ضربه‌های کوبشی ریتمیک ویژ ساز. همگی نشان از خلاقیت و دانسی دارد که کلهر برای فرم بخشیدن به موسیقی‌اش از آن بهره می‌برد. در این موسیقی تنیده‌شدن ناهمخوب قطعات و فضاهای متفاوت به یکدیگر و محوشدن تدریجی مرزهای موسیقی، آوازی و ریتمیک در هم. فضای مبهمی را خلق می‌کند که در عین یکپارچگی معلق است، و او در کنار از تعلیق خوشایند یا شنونده‌اش همراه می‌شود. اما درنهایت آنچه به زعم من موسیقی کیهان کلهر را شنیدنی می‌کند آن فوران احساسی است که می‌داند چگونه کنترل و متناقش کند. حال و احساسی که از صداقت هنرمند می‌آید و اینکه با خودش روراست است. می‌داند در کجا زندگی می‌کند و با چه معنایی روبه‌رو است. انگار نمی‌کند درهم‌تنیدن مرزهای فرهنگی را در جهان معاصر و همزمان به ریشه‌های جنوبی نیز آگاه است. او همه با هم بودیم. مدتی گذشت. گلشون بچه‌های آلپ را در تلویزیون تماشا می‌کرد و خیلی دوست داشت. من هم با دهقون مسیقی کار می‌کردم و صدای تلویزیون را نمی‌شنید. یک‌بار که احساس دروغی‌اش از حالات چهره و زبان بدنش پیدا است. حالانی که در نظر من واقعی است: «شواف» و نمایش «نوروانه نیست که اگر جایی رسید که کانون از تلویزیون پخش نمی‌شود.

موسیقی کام کارتان بود؟

موسیقی زال و سیمرغ بود. نمی‌دانم چه کسی به آرشیو تلویزیون برود. اتفاقا دو قسمت از این موسیقی استفاده شد؛ یک قسمت که ارکه‌ستر می‌زند. روی انیمیشن مارکوپولو گذاشته بودند و یک قسمت هم که روی بچه‌های آلپ گذاشته بودند. همه‌جا هم می‌شنیدم که از این موسیقی تعریف می‌شد و نامی از من برده نمی‌شد، من هم نمی‌توانستم بگویم موسیقی متعلق به من است. به هر کسی هم می‌گفتم می‌خندید. این موسیقی در این سیوال جا افتاد به نام کارتن بچه آلپ و هنوز که من آن را به اسم زال و سیمرغ نمی‌شناسد.

بله. این بخش از موسیقی مربوط به صحنه‌ای بود که زال متولد شد و به خاطر اینکه اسمش را نمی‌گذارند، می‌گویند در فلان کوه بگذارید و نشان می‌دهد که اسب‌سوارها تاخت می‌کنند و صدای پای اسب‌هاست و ویلنسل اله این بچه است که سعی کردم هم

سمیه قاضی‌زاده

مجید انتظامی نامش به خاطره‌ها گره خورده. به سوت از کرخه تا راین. به کودکی. به نوجوانی. به حاج‌کاظم. به بچه‌های کوه‌های آلپ و... نمی‌شود نامش را آورد و یاد انبوه جوایزی که طی سالیان برای آثارش دریافت کرده نیفتد. یاد هیجان آن زمان‌ها که ذوق تماشای اختتامیه سارنوشت جشنواره فجر از تلویزیون‌های کوچک و بی‌کیفیت هنوز وجود داشت، نمی‌شود نام مجید انتظامی را شنید و از نوازندگی ابوایش یاد نکرد، نمی‌شود بدون به‌یاد آوردن حجم انبوهی از خاطرات موسیقایی، از ملودی‌هایی که بارها آنها را با سوت نواخته و زیر لب زمزمه کرده گذشت، نمی‌شود تنها رویه‌روی او نشست و درباره حال صحبت کرد، چراکه هوایی که از جانب او به تو می‌وزد، ناخودآگاه خاطره‌سال‌های دور است. با او برای چندین‌بار در این سال‌ها به کفت‌وگو نشسته‌ام. به بهانه بزرگداشتش به سراغش رفتم. فکر می‌کردم آن قدر را دیگر حرفی برای گفتن نیست، اما این گفت‌وگویش هم بر بود از حرف‌هایی که تا به حال زده نشده...؛ پر از خاطره‌های تازه.

■ شنیده‌ام مدتی است محکوم شده‌اید به کپی کردن موسیقی آن هم به خاطر موسیقی کارتن بچه‌های کوه‌های آلپ. دوست دارم قبل از هر چیز ماجرای آن را بگویید.

خودم هم شوکه شدم. داستان به این صورت بود که دوست در بحبوحه زمانی که می‌کار شده بودم و کاری نداشتم، تازه از آلمان آمده بود و به‌خاطر درگیری با رهبر ارکستر اخراج شده بود. آن زمان هم مثل الان هم‌جیز بادی بود. بعد از اخراج از ارکستر، از هنرستان و دانشگاه هم بیرونم کردند. بنابراین یک آدم تحصیل‌کرده بی‌کار شدم. از خانواده‌ام هم بیرون آمده بودم و می‌خواستم ازدواج کنم. همسرم در همان ارکستر نوازندگی می‌کرد. خلاصه برای امرارمعاش خیلی کارها کردم. در فیلم ابوانیست هم که به‌تازگی براساس زندگی من ساخته شده، توضیح داده‌ام. مدارفکتسی می‌کردم. مدتی در ماشین می‌خوابیدم. چون جایی نداشتم. روی برگشت به خانه را هم نداشتم. کمی همسرم کمک می‌کرد. البته آن زمان مهر همسرم نبود؛ مثلا دوهزار تومان حقوق می‌گرفت و کمی به من پول می‌داد و من از این راه پول درمی‌آوردم. در میدان هسته‌ایی از طریق خانم نقاشی که می‌شناختم اتاقی اجاره کرده بودم؛ از همان خانه‌های قدم‌خانم که دوزاده‌ور، اتاق است و یک دستشویی در حیاط دارند. یکی، دو ماه در اینجا خانه زندگی کردم. تصمیم گرفته بودم به آلمان برگردم. از طرفی با همسرم آشنا و درگیر شده بودم. تصمیم‌های عجیب‌وغریبی گرفتم. زمانی که ماشینم خراب شده بود و بی‌هدف راه می‌رفتم، دیدم جلو کانون پرورش فکری کودکان هستم. رئیس کانون احمدرضا احمدی بود که با پدرم و رفقت رفاقت داشت. به دیدن ایشان رفتم. گفت چرا قیافات این‌طور شده؟ گفتم مشکل دارم و پولی برای زندگی ندارم. روی میزش دو-سه کاست بود. گفت یکی از اینها را بردار و آهنگ بساز. گفتم من جایی برای خوابیدن ندارم و وسیله‌ای برای نواختن ندارم. گفت ساعت چهار دنبالم بیا. قبول کردم. با هم به نخت طاووس آن زمان نرسیده‌ به بزرگراه رفتیم. چنددقیقه در ماشینم منتظرش ماندم و ایشان به آن‌سوی خیابان رفت و بعد از دقایقی برگشت. روبه‌روی یک ساعی رستورانی بود که ساعت چهار، پنج برای خودش راهنر رفتیم. حدود پنج و شش عصر بود که خواست او را به منزلش در قیطریه برسانم. از من درخواست کرد به منزلش بروم. جای درست کرد. کاراکتر خوبی داشت بهی. ادای خیلی نمام از آدم‌های معروف را درمی‌آورد و بسرای من خیلی جالب بود. تا اینکه سه، چهار نفر بیانویی را به منزلش آوردند. فهمیدم زمانی که منتظرش بودم و به آن‌سوی خیابان رفته بود پیانو یاماها خریده بود. پیانو را در یک اتاق گذاشت و به من گفت بسو کار کن. اولین کاری که برداشته بودم روی اشعار فروغ فرخزاد بود. کاری که انجام دهم، مقبول واقع شد و مدام می‌پرسیدند این کار را چه کسی انجام داده. چون کاملا متفاوت از موزیک‌هایی که از جانب او به تو می‌وزد، ناخودآگاه خاطره‌سال‌های دور است. با او برای چندین‌بار در این سال‌ها به کفت‌وگو نشسته‌ام. به بهانه بزرگداشتش به سراغش رفتم. فکر می‌کردم آن قدر را دیگر حرفی برای گفتن نیست، اما این گفت‌وگویش هم بر بود از حرف‌هایی که تا به حال زده نشده...؛ پر از خاطره‌های تازه.

■ چه سالی بود؟

سال ۵۳. دو کار دیگر «صدای شاعر» یدالله رویایی و نصرت رحمانی را انجام دادم. آن زمان آقای رشوروان، شهریاری و اسماعیل تهرانی با کانون کار می‌کردند. تا اینکه یک روز آقایی که کارکردان مستند انیمیشن دل و سیرخ» بود، گفت خیلی مایل هستم که روی این کار موسیقی کار کنید. اولین‌بار یک تصویر به من داد به‌راساس آن موسیقی بسازم و من این کار را کردم. خیلی هم خوب روی فیلم نشسته بود. داستان در مورد زال و سیمرغ بود که سیمرغ، زال را بزرگ می‌کند و زال برای خودش بلی می‌شود.

■ کارگردان کیه کس بود؟

علی‌اکبر صادقی، بسیار مرد محترمی بود و واقعا لذت بردم. تمام مدتی که در استودیو بودم و کاری نداشتم، پاه‌های من در استودیو بود و برایم می‌گذاشتند. حال و احساسی که از صداقت هنرمند می‌آید و اینکه با خودش روراست است. می‌داند در کجا زندگی می‌کند و با چه معنایی روبه‌رو است. انگار نمی‌کند درهم‌تنیدن مرزهای فرهنگی را در جهان معاصر و همزمان به ریشه‌های جنوبی نیز آگاه است. او همه با هم بودیم. مدتی گذشت. گلشون بچه‌های آلپ را در تلویزیون تماشا می‌کرد و خیلی دوست داشت. من هم با دهقون مسیقی کار می‌کردم و صدای تلویزیون را نمی‌شنید. یک‌بار که احساس دروغی‌اش از حالات چهره و زبان بدنش پیدا است. حالانی که فیلم شروع شد، برای ریختن جای بلند شدم و موسیقی را شنیدم و تعجب کردم که جطور از تلویزیون پخش می‌شود. حتی کار به جایی رسید که کانون از تلویزیون پخش نمی‌شود.

■ موسیقی کام کارتان بود؟

موسیقی زال و سیمرغ بود. نمی‌دانم چه کسی به آرشیو تلویزیون برود. اتفاقا دو قسمت از این موسیقی استفاده شد؛ یک قسمت که ارکه‌ستر می‌زند. روی انیمیشن مارکوپولو گذاشته بودند و یک قسمت هم که روی بچه‌های آلپ گذاشته بودند. همه‌جا هم می‌شنیدم که از این موسیقی تعریف می‌شد و نامی از من برده نمی‌شد، من هم نمی‌توانستم بگویم موسیقی متعلق به من است. به هر کسی هم می‌گفتم می‌خندید. این موسیقی در این سیوال جا افتاد به نام کارتن بچه آلپ و هنوز که من آن را به اسم زال و سیمرغ نمی‌شناسد.

■ انیمیشن زال و سیمرغ با همان موسیقی پخش شد؟

بله. این بخش از موسیقی مربوط به صحنه‌ای بود که زال متولد شد و به خاطر اینکه اسمش را نمی‌گذارند، می‌گویند در فلان کوه بگذارید و نشان می‌دهد که اسب‌سوارها تاخت می‌کنند و صدای پای اسب‌هاست و ویلنسل اله این بچه است که سعی کردم هم ریتم فیلم را حفظ کنم و هم غم را نشان دهم که روی کارتن هم به‌خوبی نشسته بود به‌ویژه جایی که بچه‌ها در حال دویدن بودند. جنه نسل با این موسیقی بزرگ شدند بدون اینکه بدانند مربوط به چه کسی است.

■ خیلی‌ها متوجه شدند، اما چرا از موسیقی خود اینمیشن استفاده نشده بود؟

چون اجازه نداده بود و چنین موسیقی‌ای را پخش نمی‌کردند. اینکه چه کسی و چطور این موسیقی را انتخاب کرد نمی‌دانم.

■ دوست دارم با شما بیشتر درباره موسیقی فیلم صحبت کنم. درحال‌حاضر در موسیقی فیلم از ملودی استفاده نمی‌شود این به‌دلیل کمبود هزینه‌هایی است که به موسیقی اختصاص داده می‌شود یا نداشتن ذوق و قریحه آهنگ‌سازان کنونی یا به خاطر این است که خیلی از کارگردان‌ها در این مدل موسیقی‌ها را می‌خواهند و تاثیر فضایی که آقای فرهادی با فیلم‌هایش به وجود آورده که همه‌چیز مبنی‌بال و سکوت باشد و فقط آمبیانس اصوات محیطی باشد کافی است، با چنین نظری در موسیقی فیلم موافق هستید؟

قبل از آقای فرهادی خیلی از فیلم‌های آلمانی با بلوک شرق اصلا از موسیقی استفاده نمی‌کردند. در ایران هم فیلم «کپه» درباره فرش بود و تا حد زیادی از افکت شانه فرش استفاده شده بود و چند قسمت از موسیقی را آقای علیزاده ساخته بود. ما باید قبول کنیم که این تکنولوژی متعلق به ما نبوده و ما آن دید یک خارجی را که از زمانی که در شکم مادرش است با موسیقی کلاسیک آشنا می‌شود هرگز پیدا نمی‌کنیم. ما مصرف‌کننده تکنولوژی موسیقی فیلم هستیم. در همه زمینه‌های موسیقی و فیلم به‌نوعی ادای آنها را درمی‌آوریم و حالا به جای رسیده‌ایم که خودمان صاحب سبک شده‌ایم و فیلم‌های موفقی هم داریم و جایزه‌های بین‌المللی دریافت می‌کنیم. درباره این بحث که موسیقی در فیلم نباید شنیده شود: نه فقط موسیقی، بلکه هیچ‌چیز نباید از فیلم بیرون بزند، همیشه بوده است.

■ و موافقان و مخالفان خودش را داشته است.

بله. اما آرتجایی که ما از روی دست آنها نگاه می‌کنیم، به کسی توهین نمی‌کنم، من به‌عنوان موزیسین خیلی فیلم می‌بینم. «روزی روزگاری» فیلمی است که هزینه زیادی برده و انبو موریکونه آهنگش را ساخته و خوب شنیده می‌شود یا موسیقی «خوب، بد، زشت»، «فهرست شیندلر»، «دکتر ژیواگو» و «جنگ ستارگان» شنیده می‌شود. کسی درباره فیلم ترک ژیواگو صحبت نمی‌کند. اما موسیقی‌اش همچنان یک‌تاز است. مثل موسیقی خیلی از فیلم‌های دیگر. این یک حکم نیست که موسیقی نباید در فیلم شنیده شود. این بستگی به ساخت فیلم و دید کارگردان دارد. خیلی عوامل باعث می‌شود موسیقی در فیلم شنیده نشود.

■ و اینکه فقط تیتراژ بدون موسیقی داشته باشد.

بعضی وقت‌ها با افکست جمع‌وجور می‌شود. بالاخره تجربه می‌کنند. چرا الان آهنگ‌سازان حرفه‌ای کنار هستند چون با ارکستر کار می‌کنند و تهیه‌کننده حاضر نیست هزینه یک ارکستر را بپردازد و به فول کای حاضری‌کیا می‌گفت یک لشکر بشتن محید انتظامی است. الان دیگر خیلی از این لشکر خیلی زیاد است.

■ آیا رفاهی به نظر شما شرایط کار در ایران باعث شد موسیقی فیلم کمرنگ شود؟ چون خارج از ایران آمثال حسن ویلیامز همچنان کارشان را انجام می‌دهند.

در اروپا هم فیلم‌هایی هستند که از موسیقی استفاده نمی‌کنند. شاید بیشتر در فیلم‌هایی هستند که در سینماتک‌ها نمایش داده می‌شوند یا با هزینه کم قرار است ساخته شوند. نمی‌توانید فیلم‌هایی را که به‌صورت استاندارد نمایش داده می‌شوند، آهنگ‌سازان و ارکستراهای بزرگ می‌سازند؛ به جز آن تولیدات کشورهای مختلف استفاده می‌کنند. مثلا برای فیلم «کلاه‌تاتوو» از ارمنستان نوازنده بالابان می‌برند. یا طوری ساز می‌کنند که بعضی وقت‌ها با افکست جمع‌وجور می‌شود. بالاخره تجربه می‌کنند. چرا الان آهنگ‌سازان حرفه‌ای کنار هستند چون با ارکستر کار می‌کنند و تهیه‌کننده حاضر نیست هزینه یک ارکستر را بپردازد و به فول کای حاضری‌کیا می‌گفت یک لشکر بشتن محید انتظامی است. الان دیگر خیلی از این لشکر خیلی زیاد است.

■ آیا رفاهی به نظر شما شرایط کار در ایران باعث شد موسیقی فیلم کمرنگ شود؟ چون خارج از ایران آمثال حسن ویلیامز همچنان کارشان را انجام می‌دهند.

در اروپا هم فیلم‌هایی هستند که از موسیقی استفاده نمی‌کنند. شاید بیشتر در فیلم‌هایی هستند که در سینماتک‌ها نمایش داده می‌شوند یا با هزینه کم قرار است ساخته شوند. نمی‌توانید فیلم‌هایی را که به‌صورت استاندارد نمایش داده می‌شوند، درباره حال صحبت کرد، چراکه هوایی که از جانب او به تو می‌وزد، ناخودآگاه خاطره‌سال‌های دور است. با او برای چندین‌بار در این سال‌ها به کفت‌وگو نشسته‌ام. به بهانه بزرگداشتش به سراغش رفتم. فکر می‌کردم آن قدر را دیگر حرفی برای گفتن نیست، اما این گفت‌وگویش هم بر بود از حرف‌هایی که تا به حال زده نشده...؛ پر از خاطره‌های تازه.

■ چه سالی بود؟

سال ۵۳. دو کار دیگر «صدای شاعر» یدالله رویایی و نصرت رحمانی را انجام دادم. آن زمان آقای رشوروان، شهریاری و اسماعیل تهرانی با کانون کار می‌کردند. تا اینکه یک روز آقایی که کارکردان مستند انیمیشن دل و سیرخ» بود، گفت خیلی مایل هستم که روی این کار موسیقی کار کنید. اولین‌بار یک تصویر به من داد به‌راساس آن موسیقی بسازم و من این کار را کردم. خیلی هم خوب روی فیلم نشسته بود. داستان در مورد زال و سیمرغ بود که سیمرغ، زال را بزرگ می‌کند و زال برای خودش بلی می‌شود.

■ کارگردان کیه کس بود؟

علی‌اکبر صادقی، بسیار مرد محترمی بود و واقعا لذت بردم. تمام مدتی که در استودیو بودم و کاری نداشتم، پاه‌های من در استودیو بود و برایم می‌گذاشتند. حال و احساسی که از صداقت هنرمند می‌آید و اینکه با خودش روراست است. می‌داند در کجا زندگی می‌کند و با چه معنایی روبه‌رو است. انگار نمی‌کند درهم‌تنیدن مرزهای فرهنگی را در جهان معاصر و همزمان به ریشه‌های جنوبی نیز آگاه است. او همه با هم بودیم. مدتی گذشت. گلشون بچه‌های آلپ را در تلویزیون تماشا می‌کرد و خیلی دوست داشت. من هم با دهقون مسیقی کار می‌کردم و صدای تلویزیون را نمی‌شنید. یک‌بار که احساس دروغی‌اش از حالات چهره و زبان بدنش پیدا است. حالانی که فیلم شروع شد، برای ریختن جای بلند شدم و موسیقی را شنیدم و تعجب کردم که جطور از تلویزیون پخش می‌شود. حتی کار به جایی رسید که کانون از تلویزیون پخش نمی‌شود.

■ موسیقی کام کارتان بود؟

موسیقی زال و سیمرغ بود. نمی‌دانم چه کسی به آرشیو تلویزیون برود. اتفاقا دو قسمت از این موسیقی استفاده شد؛ یک قسمت که ارکه‌ستر می‌زند. روی انیمیشن مارکوپولو گذاشته بودند و یک قسمت هم که روی بچه‌های آلپ گذاشته بودند. همه‌جا هم می‌شنیدم که از این موسیقی تعریف می‌شد و نامی از من برده نمی‌شد، من هم نمی‌توانستم بگویم موسیقی متعلق به من است. به هر کسی هم می‌گفتم می‌خندید. این موسیقی در این سیوال جا افتاد به نام کارتن بچه آلپ و هنوز که من آن را به اسم زال و سیمرغ نمی‌شناسد.

■ انیمیشن زال و سیمرغ با همان موسیقی پخش شد؟

بله. این بخش از موسیقی مربوط به صحنه‌ای بود که زال متولد شد و به خاطر اینکه اسمش را نمی‌گذارند، می‌گویند در فلان کوه بگذارید و نشان می‌دهد که اسب‌سوارها تاخت می‌کنند و صدای پای اسب‌هاست و ویلنسل اله این بچه است که سعی کردم هم

موسیقی در این چهاردیواری‌ها می‌میرد

گفت‌وگو با مجید انتظامی، آهنگ‌ساز

عکس: مهدی حسنی، شرق

آنجلس، محاکمه، مریم مقدس و... .

■ هیچ‌گاه ناشری نخواسته مجموعه آثار شما را به صورت چند مجموعه منتشر کند؟

نه‌اینداده‌ند یا اگر آمده‌اند هدف بیشتر کاسبی بوده و می‌خواستند یک لت چاپ کنند و هم‌کار را مجانی بگیرند و به‌خاطر کار کنند که من قبول نکرده‌ام. نشر نی دوبوده حدود ۱۰۰ کار از من گرفته و با کیفیت خوب ارائه کرده. یک تازگی چراکار از من منتشر شده.

■ حدود ۱۰ سال فعالیتی نداشتند.

موسیقی‌های خاص بخش می‌کنند و توجه کمتری می‌شود. موسیقی بی‌کلام جایگاهی که باید داشته باشد را پیدا نکرده و مردم عادت کرده‌اند کسی همیشه برایشان بخواند.

■ کارهای خاصی هست که موسیقی‌اش به موسیقی اختصاص داده می‌شود یا نداشتن ذوق و قریحه آهنگ‌سازان کنونی یا به خاطر این است که خیلی از کارگردان‌ها در این مدل موسیقی‌ها را می‌خواهند و تاثیر فضایی که آقای فرهادی با فیلم‌هایش به وجود آورده که همه‌چیز مبنی‌بال و سکوت باشد و فقط آمبیانس اصوات محیطی باشد کافی است، با چنین نظری در موسیقی فیلم موافق هستید؟

بیانو ارکستر موسیقی چند فیلم بود؛ مثلا یکی برای فیلم «دزد و نویسنده» بود که لاتین‌موزیک بود یا یکی «ناصرالدین شاه اکتور سینما» بود. اما «آرام‌تر از دریا» یکی، دو قسمت برای فیلم و بقیه مستقل بود.

■ چرا مشابه آن تجربه‌های موفق را تکرار نکردید؟

وارد موسیقی فیلم شدم و برکار هم بودم و فرصتی برای کار مستقل نداشتم. الان که می‌خواهم برای خودم مستقل کار کنم، مشکلات زندگی و نگهداری از پسرم باعث می‌شود ذهنم درگیر باشد. چون برای این کار باید ذهن آزاد باشد و تمام حالت‌ها روی کاغذ بیاید. وقتی کارگردانی من را عصبانی یا اذیت می‌کرد در کارم اثرگذار بود. چون وقتی زمان کار دلخور باشم، آرامش از من گرفته می‌شود و نمی‌توانم به آرامش کامل کار کنم. من یک بار برای ایده تصویر موسیقی کار نمی‌کنم. ۱۵، ۲۰ بار ایس کار اجام می‌دادم. حتی در «بوی پیراهن یوسف» صحنه تونل را یکی، دو هفته بود که کار می‌کردم و ماکتی درست کرده بودم برای صحنه‌ها. اما در استودیوهای ما خیلی امکانات است؛ همین را می‌خواهم. گفتم این در استودیو یک دنیا فقط می‌گیرند؛ چیزهایی اینجا ضبط شده و چیزهایی در ذهنم است که پیاده کنم. گفت چرا بیخودی پولت را خرج می‌کنی؛ همین خوب است. وقتی از آن چهاردیواری‌ها می‌میرد. شرق سراغ قبلی را نگرفت. در آن تونل می‌خواهم بگویم یوسف زنده است و ملاک او را درسر گرفته‌اند. تعداد یوسف‌ها را زیاد می‌کردم، چند تا شدند. یوسف‌ها بودند. برای خودم تجربه‌ایی می‌ساختم. بیشتر اوقات شب‌ها یا صبح‌های خیلی زود کار می‌کردم. مثل همیشه هنوز هم سرحریز هستم. آن زمان چهار صبح شروع به کار می‌کردم و واقعا گاهی اوقات حس نمی‌کردم روی زمین هستم. من با یوسف پرواز می‌کردم. قضیه آن‌قدر جدی بود که باید کار بود. هشت سال بیمار بودم و داروهایی را که موجود نبود به سختی تهیه می‌کردم. کار تا این حد برایم جدی بود و با کارم زندگی می‌کردم. الان هم همین‌طور است. چهار صبح در حالت خوابیده هدفون می‌کنارم و موسیقی خودم را گوش می‌کنم. شاید بعضی‌ها بگویند من درحال‌حاضر در ایران در شرایط مختلف، موسیقی‌های متفاوت گوش می‌کنم. اما زمانی که موسیقی‌های خودم را گوش می‌کنم، گاهی اوقات حس نمی‌کنم در ایران هستم. موسیقی وقتی به ذهن شما می‌آید قالب دارند. چیزی گسترده و معلق در فضاست و شما را آن پرواز می‌کند. وقتی ماده به دست می‌گیرید، قالب پیدا می‌کند؛ یعنی تمامش می‌رود و یک ملودی می‌ماند و باید سعی کنید آن قضا را با سازهای دیگر تا حدودی پیاده کنید. نمی‌توانید کاملا پیاده‌اش کنید به همین خاطر می‌گویم پرواز می‌کنم چون هنوز که من آن موسیقی را می‌شنوم، آن را در آن حالت می‌شنوم.

■ شما همچنان آن کهکشان را می‌بینید.

همان را که یار اول شنیده‌ام و پرواز کرده‌ام، می‌شنوم. بدون قالب است. مثل شناگردن در دریاست. خوش نیست که به انتهایش برسید و دور بزنید. دلم همیشه پر از عجبه بوده و به نظرم مردم ایران همه عضه‌دار هستند چون با خیلی‌ها زندگی خیلی استقبال کرده‌اند. به نظرم هم‌دردی و غصه‌هایمان مشترک است.

■ از جنس غصه‌ها خوشمان آمده.

بعضی‌ها خیلی خوشمان آمده اما کسی نگفته جقدر مزخرف است و شاید کمتر خوشمان آمده باشد. کسی در اینستاگرام برای من نوشته بود من با بوی پیراهن یوسف خفه شدم، ازدواج کردم. گریه نوشته بود. چرا برای پیراهن بوی مشام هستم.

■ واقعا ترسیدم.

این نوشته‌ها را که می‌خوانم، گریه‌ام می‌گیرد و همسرم می‌گوید این روزها خیلی حساس شده‌ای. اما از اینکه جنس عکس‌العملی می‌بینم، تعجب می‌کنم که جطور ممکن است یک نفر همان حس من را داشته باشد. یعنی همان چیزی را که من حس کردم‌ام.

■ و هم نسلان من خاطره‌ایی فراموش‌نشدنی با موسیقی‌های شما از «آژانس شیشه‌ای» گرفته تا «بوی پیراهن یوسف» و «از کرخه تا راین» دارند؛ از راهنمایی به دبیرستان و از دبیرستان تا پیش‌دانشگاهی و دانشگاه. به قول یک نفر که یک پای کار عکس‌های شما کامنت گذاشته بود با این موسیقی‌ها عاشق شدیم. غصه خوردیم و واقعا زندگی کردیم جرا الان کمتر آهنگ‌سازی می‌کنید؟

چهار سال است که آهنگی را نتوشته‌ام اما آهنگی بود که از قبل شروع کرده بودم حدود شش، هفت ماه است که تمام شده.

■ سمفونی است؟

بله. واقعا زیباست. به نام «حماسه اقتدار» که سالار عقیلی و نیما میصدا خوانده‌اند. بود که تمام شده.

■ به سفارش کجاست؟

مربوط دفاع مقدس. به مربوط تجربه می‌کردم می‌دیدم مردم خیلی دوست دارند موسیقی بالکلام بشنوند. در موسیقی فیلم دوست نداشتم از فلام استفاده کنم چون همه حس کار را می‌کردند. اما در این کار سمفونی که نوشتم، تم‌ها همه ایرانی بود متنها با سازهای کلاسیک کار می‌شد. مثلا برای حماسی تنور می‌نوشتم به آن فضای موسیقی بالکلام پی می‌دادم یا موسیقی را در فضای سنتی می‌نوشتم. فهمیدم که مردم بیشتر استقبال می‌کنند تا فقط موسیقی باشد. گرچه علاقه‌مندان به موسیقی بی‌کلام زیاد هستند. شاید اما هنوز مردم طرفدار شنیدن موسیقی بالکلام هستند.

■ کارهای آزاد هم برای خودتان می‌نویسید؟

۱۵، ۱۰ سال است تصمیم دارم قطعه‌ای بنویسم که به همراه همسرم بنوازیم.

می‌کردند. به خاطر اینکه سعی شد ارزان‌تر کار شود، جمع‌وجور شد. با سینتی سایزر و دوساز و الان که فقط شده سینتی سایزر و بعضی‌ها آن‌قدر تکنیک بلد هستند که موسیقی‌های خارجی را چنان کپی می‌کنند که گوش حرفه‌ای هم به‌سختی متوجه می‌شود. یادم می‌آید یک‌بار موسیقی هندی بود که می‌شنیدم. آهنگ‌ساز کاری کرده بود آن‌قدر صدای سیتار کم شده بود که شنیده نمی‌شد و به جایش صدای تار شنیده می‌شد. تعجب کرده بودیم که این موسیقی کجا ضبط شده که به این خوبی است. چرا موسیقی‌ها من با این صدا و کیفیت را ندارد. در واقع او صرفا کپی کرده بود. امروزه در ایران کسانی که تکنیسین هستند، موسیقی را دست فروخته‌اند و سطح موسیقی را خیلی پایین آورده‌اند و الان خیلی‌ها موسیقی کار می‌کنند که نت بلد نیستند. دانش موسیقی یک شبه به دست نمی‌آید. خودم را آهنگ‌ساز نمی‌دانم؛ چون یک دریاست. ما یک قطره‌ای از چشمه‌ایم. مگر می‌شود علمی با این وسعت را یاد گرفت. واقعا باید جندین بار زندگی کرد تا بتوان همه سبک‌های موسیقی را بلد شد و ماندر داد. بعضی‌ها باهوش‌تر هستند و بیشتر نوازنده‌های ارکستر که شناخت کلی از ارکستر دارند. در این کار بیشتر موفق می‌شوند تا کسانی که این سازها را از کتاب خوانده‌اند. من چون نوازنده بودم، این سازها را تجربه کرده و شنیده‌ام. اینکه کدام سازها با هم صدای خوبی دارند. کدام ساز در چه منطقه‌ای صدای طلایی دارد. سعی کرده‌ام از قسمت‌های طلایی سازها استفاده کنم که صدای خوبی داشته باشد. در اوکراین که می‌خواهید موسیقی ضبط کنید، همه ساز مثل طلا صدا می‌دهد؛ اما در استودیوهای ما فقط قسمت‌هایی صدای خوب دارد.

■ دلیل اصلی‌اش چیست؟

چون اکوستیک استودیو استاندارد نیست. شاید دستگاه‌های مورد استفاده آنها مثل دستگاه ریورب در ایران نباشد. درهرصورت آن صدا را نمی‌دهد.

■ پس دلیلش را در ضعف نوازنده نمی‌بینید؟

نوازنده هم در آنجا با ساز یک‌میلیونی به استودیو می‌آید و فرق دارد. با کسی که فقط ارشه‌اش صد میلیون است. در اروپا یا کشورهای دیگر کسانی که حرفه‌شان نوازندگی است، بهترین سازهای دنیا با قیمت‌های میلیونی و میلیاردی را دارند. گاهی سازهایی را که در موزه نگهداری می‌شود، به نوازندگان بزرگ می‌دهند که صدایشان از بین نرود. بعد از فوت نوازنده ساز دوباره به موزه می‌رود و به نوازنده بزرگ دیگ